

۱۳ لنگر



آزاده قلیش لی



محمد جافشان



رسول حسین لی



یوسف مسگری



یداله تاور

«سین هشتم» جد پانزین گلستان یوسف قوجی.

«نگاهی کوتاه به تاریخچه انتشار مطبوعات در گنبدقاپوس؛ محمدعلی اندیشه خراسانی»

«گفتگو با: رمزگان سبحانی و راجه‌ها (برجیا موحی و بنام محمد دوست)»

«پانزدهمی رحیمی خان قره‌کلی، ملا اکبر دلیلم کتولی، علی اصغر کشاوز و میرزا اسماعیل خان حیرت الازری»

«طرز آئینی تاریخ: السلام چمنی»

«چشن نامه‌ی محمد مهدی مصلحی»

«وبا آتری از»

احمد مسجد جامعی

جمشید قائمی

پرویز رضایی، ابرج تنظیمی

علیرضا طبایی، م. موبد

غلامعلی و محمد قاری

آنه محمد دوگونجی

عبدالرحمن فرقانی فر

چواد پیشگر

محمد مهدی مصلحی

علی جهانگیری، احسان مکی

علی مؤمنی، داروش دماوندی

پنیا صفار سفلائی

حسین ضمیری

سید مصطفی مختاباد

آتوسا و کوثر قلیش لی

محمد زمان گلدسته

محمود اخوان مهدوی

علی میرادی، احمد قلیش لی

سید مهدی جلیلی، سمیرا قدیمی

ویدا پرتوی و اهورا ابراهیمی راد

و پرونده‌ای برای:

حبیب شعر و مدیر دل‌ها

حبیب شعر

فصل نامه فرهنگی، هنری، ادبی و تاریخی
استان گلستان (سرزمین گرگان)
شماره ۱۳؛ سال پنجم؛ بهار ۱۳۹۸
۱۱۲ صفحه؛ ۱۲۰۰۰ تومان

فصل نامه فرهنگی، هنری، ادبی و تاریخی شماره ۱۳؛ سال پنجم؛ بهار ۱۳۹۸ مدیر مسئول و صاحب امتیاز: علی بایزیدی طراحی و گرافیک: صبا بذرافشان شاپا ۲۴۲۳۶۳۱۴ آدرس: گرگان شهرک بهارستان بلوک ۹ پلاک ۱۸۹. تلفن: ۰۱۷ ۳۲۶۲۸۰۲۰ دورنگار: ۰۱۷ ۳۲۶۲۸۰۳۰ همراه: ۰۹۱۷۷۰۸۲۱۶۷ ؛ ۰۹۱۱۳۷۰۱۰۸۱ Email: estabadmagazine@yahoo.com Cultural, Art, Literary & Historical Quarterly Journal ISSUE: 13 / Fifth Year / Spring 2019 Chief: Ali Bayazidi Graphic & Designer: Saba Bazrafshan ISSN 24236314 No.1899th Block Baharestan Complex Gorgan Tel: +98 17 32628020 Fax: +98 17 32628030 Mobile Phone: 09113701081 , 09177082167 [Http://www.estabad.blogfa.ir](http://www.estabad.blogfa.ir) نقاشی روی جلد: یداله تناور / خطاطی روی جلد: آزاده قلیش لی استارباد، تصحیف «استرآباد»، نام پیشین شهر و سرزمین گرگان (استان گلستان) است. این فصل نامه با رعایت اصل بیست و چهارم قانون اساسی، به منظور پاسداشت آزادی بیان در چارچوب قوانین و مقررات مدنی و اسلامی، به تکرار آسان، احترام به گذر و به انتشار آن ها می پردازد، لیکشظن محتوی مطلب، فقط معرف آراء نویسندگان آن هاست، و آراء نماینده دیدگاه استارباد نیست و مسئولیت آن، برعهده نویسندگان می باشد. خوانندگان که نسبت به هر کدام از نوشته ها، انتقاد یا پیشنهادی دارند، می توانند نقطه نظرات مستل خود را به نشیبه ارسال نمایند. مطلب دریافتی، بازنگرند نه شود و استارباد در ویرایش آن ها آزاد است. استفاده از مطلب استارباد با ذکر نام منبع، بلامانع است. علی جهانگیری، رسول حسین لی، داریوش دماوندی آناه محمد دوگونچی، مژگان سبحانی، نیما صفار سفلاهی حسین ضمیری، علیرضا طبائی، جمشید و نصیر قائمی، سمیرا قدیمی آتوسا و آزاده و احمد و کوثر قلیش لی، یوسف قوجق محمدزمان گلدسته، علی مؤمنی، م. مؤید، پیام محمد دوست سید مصطفی مختاباد، یوسف مسگری سیروس مشفق مهدی مصلحی، محمود معتضدیان، احسان مکتبی، بردیا موحدی علی میرادی، سید محمد میرموسوی و سید حبیب نورمفیدی. عباسعلی بابکی، مژده بذرافشان، یداله تناور ایرج تنظیفی، پرویز رضایی، محمد مهدی سیدرضایی عبدالرحمن فرقانی فر، غلامعلی و محمد قاری یلدا قلیش لی و فاطمه کریم پور اهوزا ابراهیمی راد، محمود اخوان مهدوی، محمدعلی اندیشه وندا پرتوی، جواد پیشگر، محمد جانفشان، سید مهدی جلیلی فصلنامه فرهنگی، هنری، ادبی و تاریخی سال پنجم، شماره سیزدهم، بهار ۱۳۹۸

سرمقاله

تا چه قبول آفتد و چه در نظر آید: مدیرمسئول / ۳

یادها و یادواره‌ها

حسرتی به دل برای عدم برگزاری یادواره‌ی دو دانشمند نامدار گرگان زمین: مدیر مسئول / ۴

ملا اکبر دیلمی، آموزگار و شاعر آئینی: علی بایزیدی / ۵

سالگرد درگذشت آشنامرد فرهنگ گرگان، یحیی خان قره‌داغی: محمود اخوان مهدوی / ۶

علی اصغر کشاورز، وجه تسمیه‌ی کوی کشاورز گرگان: علی بایزیدی / ۸

میرزا اسماعیل خان حیرت الازری: جمشید قائمی / ۱۰

چشن‌نامه محمد مهدی مصلحی: عباسعلی بابکی / ۱۲

چشن‌نامه

علیرضا طبایی / ۱۶؛ سید حبیب نورمفیدی / ۱۸؛ محمد جانفشان / ۲۰؛ آنه محمد دوگونچی / ۲۲

شعر و معاصر

محمدزمان گلدسته / ۲۴؛ سمیرا قدیمی / ۲۶؛ وندا پرتوی / ۲۷؛ اهورا ابراهیمی / ۲۸؛ سیروس مشفق / ۳۰

دستان

سوزه: سید محمد میرموسوی / ۳۱

سین هشتم: یوسف قوجق / ۳۴

خاطره

خاطرات دلاور گمنام، به مناسبت سالروز آزادی خرمشهر: داریوش دماوندی / ۴۱

رنج‌های من (قسمت اول): ایرج تنظیفی / ۴۴

گفتگو

یوسف مسگری، حافظ‌شناس سرشناس گرگان: علی بایزیدی / ۴۶

مژگان سبحانی، مبتکر تقویم مفاخر گرگان: علی بایزیدی / ۵۰

آزاده قلیش‌لی، خوش‌نویس خوش‌ذوق گرگانی: علی بایزیدی / ۵۲

بردیا موحدی و پیام محمد دوست، کاپه‌های گرگانی: علی بایزیدی / ۵۴

یداله تناور، نقاش، گرافیست و طراح نام‌آشنای گرگان: محمود معتضدیان / ۶۰

اقتحاحیه نمایشگاه آثار خوش‌نویسی شاپور اسلامی: عباسعلی بابکی / ۶۶

گزارش

یادداشت‌های شاهنامه (۲)، توضیح چند مفهوم کلیدی در شاهنامه فردوسی: غلامعلی قاری / ۶۸

ادبیات

نگاهی کوتاه به تاریخچه‌ی مطبوعات در گنبد قابوس: محمدعلی اندیشه خراسانی / ۷۱

تاریخ**حبیب شعر و مدیر دل‌ها: حبیب‌الله قلیش‌لی (۱۳۹۵-۱۳۲۲) / ۷۳****پرونده**

برای مرد روشن که به سایه رفت...: علی بایزیدی / ۷۴

دریادلی از تبار اهورایی: احمد مسجدجامعی / ۷۶

این حبیب حبیب: م. مؤید / ۷۸

شاعری با اندیشه‌های بلند: پرویز رضائی / ۸۰

هفت مجلس با حبیب شعر و ادبیات گرگان: غلامعلی قاری / ۸۲

دیدار با احمد شاملو: رسول حسین‌لی / ۸۴

استمرار در فرهنگ و هنر: عبدالحمید قیصری / ۸۶

مردی از تبار خویان: عبدالرحمن فرقانی فر / ۸۸

از حوالی رؤیاها...: جواد پیشگر / ۹۲

خاطراتی از حبیب: محمد مهدی مصلحی / ۹۴

پل: علی جهانگیری / ۹۸

برای پدر: کوثر قلیش‌لی / ۹۹

وفادار به حکمرانی حضرت عشق: احسان مکتبی / ۱۰۰

دعای جوشن کبیر: علی مؤمنی / ۱۰۱

هوای وقت و جشن گنجشک‌ها: سید مصطفی مختاباد / ۱۰۲

ای جان تکرار نشدنی: نیما صفار / ۱۰۴

مُعَبَّر خواب‌ها: حسین ضمیری / ۱۰۶

مرثیه: علی میرادی / ۱۰۷

نسیم و عطر و باران...: احمد قلیش‌لی / ۱۰۸

از مدیریت فرهنگی تا عرفان اسلامی: سید مهدی جلیلی / ۱۱۰

مردی از تبار رستم دستان: آتوسا قلیش‌لی / ۱۱۲



تاچه قبول افتد و چه در نظر آید

باشد. در این مجال می‌بایست از استاد یداله تناور، طراح و نقاش و گرافیست و هنرمند بزرگ گرگانی که باب آشنایی با ایشان در نمایشگاه آثار خوشنویسی استاد شاپور اسلامی دست داد (گزارش نمایشگاه را هم در این شماره بخوانید)، تقدیر و تشکر ویژه نمود، هم به جهت طراحی روی جلد، هم راهنمایی‌های لازم برای اصلاحات در گرافیک مجله، همچنین سرکار خانم یلدا قلیشلی بابت همکاری بسیار زیاد در تهیه مطالب این پرورنده و نیز جناب آقای محمدمهدی سیدرضایی از دوستان نزدیک زنده‌یاد قلیشلی و خانواده‌ی ایشان، بابت همکاری در تأمین مالی انتشار این شماره.

صفحات شعر در این شماره با شعرانی‌ست که کارهایشان در نشریه کمتر دیده شده و سعی بر این است که تنوع چهره‌های شعری در شمارگان پیاپی، حفظ شود. یوسف قوجق، داستان‌نویس نام‌آشنای ترکمن که آوازه‌اش در سطح کشور پیچیده، مثل همیشه استارباد را مورد تفقد قرار داد و داستان «سین هشتم» را درباره‌ی سیل نوروژی، به‌زیبایی نوشت و برایمان فرستاد. در این شماره، با کآچه‌های گرگانی (بردیا موحدی و پیام محمددوست) که آن‌ها نیز خیلی زود در فضای مجازی نام و آوازه‌شان پیچیده و صفحه‌ی اینستاگرامی آن‌ها، به‌خاطر کاربرد طنزگونه و شاد از گویش تقریباً فراموش‌شده‌ی گرگانی، به شدت غوغا کرده، گفتگو کرده‌ایم. همچنین با مژگان سبحانی، مبتکر تقویم رومیزی مفاخر گرگان و نیز آزاده قلیشلی، خوش‌نویس گرگانی ساکن زاهدان و استاد یوسف مسگری که سال‌هاست خوانش غزلیات خواجه‌ی شهر راز را در گرگان زنده نگاه داشته و هر سه شنبه با تفاسیر و تعبیر هوشمندانه‌اش، محفل انس با خواجه حافظ شیرازی را گرم نگه می‌دارد. گزارشی از جشن‌نامه‌ی محمدمهدی مصلحی، که شروع دوباره‌ی جشن‌نامه‌های استارباد است، همراه با تصاویری از آن مراسم، از دیگر مطالب خواندنی این شماره می‌باشد. امیدواریم تا باز عمری باقی باشد و بختی، که همچنان بتوانیم در عرصه‌ی فرهنگ گرگان‌زمین، خدمتگزار اهل قلم باشیم.

با آرزوی سالی خوش و سرشار از مهربانی
علی بابزیدی / مدیرمسئول و صاحب امتیاز
گرگان / فروردین‌ماه ۱۳۹۸

خوانندگان گرامی فصل‌نامه، سلام و درود! سال نوی خورشیدی، بر شما مبارک باد! گرچه سرآغاز این سال نو، کم‌فراز و پرنشیب بود و سیلاب خاغان‌سوز، استان سرسبز و تاریخی ما و حتی دیگر مناطق کشور از جمله فارس، لرستان و خوزستان را نیز فراگرفت و جان شیرین بسیاری از هم‌وطنان عزیزمان را ستاند و حقیقتاً امسال با غم و اندوه و عزای عمومی آغاز شد، اما چه می‌توان گفت که آدمی به «امید» زنده است و نتیجتاً ما همچنان امید داریم تا قمر از عقرب به در آید و باقی‌مانده‌ی سال جاری، ادای دعای «خَوَلِ حَالِنَا اَلِیْ اِحْسَنِ الْحَالِ» باشد، ان‌شاءالله.

اما بهار برای استارباد، سالروز تولد است و این بهار، ورود به پنجمین سال انتشار مجله با نشر سیزدهمین شماره است، چیزی که ما را همچنان به ادامه‌ی راه امیدوار می‌کند، اگرچه در این سیلاب ناامیدی‌ها، سیل حوادث ناخوشایند اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، دلخوش به همین اندک امور فرهنگی هستیم و ناچار در پی همزیستی مسالمت‌جویانه با کاستی‌های روزگاریم. به قول علما: الخیر فی ما وقع.

تغالی هم به خواجه‌ی شهر راز زدیم: بر سر آنم که گر ز دست برآید / دست به کاری زدم که غصه سر آید / بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر / بار دگر روزگار، چون شکر آید / صبر و ظفر، هر دو دوستان قدیمند / بر اثر صبر، نوبت ظفر آید / صالح و طالع، متاع خویش نمایند / تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

با این مقدمات سیزدهمین شماره‌ی فصل‌نامه‌ی استارباد، چنانکه از طرح جلدش نیز پیداست، بر پایه‌ی پرونده‌ای برای بزرگمرد فقید فرهنگ و ادب و سیاست این دیار - حبیب‌الله قلیشلی - بنیان نهاده شده، گرچه رسم و عادت معهود استارباد در تشکیل «پرونده برای مفاخر در قید حیات» بوده و هست اما چه می‌توان گفت که جایگاه ستودنی شاعر هنرمند و مدیر ادب‌پرور دیار گرگان، که سه سال از فقدانش می‌گذرد و هیچ یادبود و بزرگداشت درخوری نیز برایش برگزار نشده و هیچ کتاب و ویژه‌نامه‌ای هم برایش تدوین نگشته، آنچنان برای اهل قلم و فرهنگ گرگان‌زمین، شاخص و بارز است که استارباد، دین برگزاری یادبود آن آموزگار نیکی‌ها و خوبی‌ها را بر گردن خود احساس کرد و با توان اندک خویش به میدان آمد تا کمی ادای دین کرده

حسرت به کل

برای عدم برگزاری یادواره‌ی دو دانشمند نامدار گرگان زمین

میر سید شریف جرجانی (۱۸۱۶-۱۸۷۴ ق.) میر داماد استرآبادی

نبود تا حداقل یکی از ارگان‌های فرهنگی منطقه، اعم از اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، حوزه‌ی هنری، سازمان تبلیغات اسلامی یا هر نهاد ذی‌ربط دیگری پرچمدار حمایت از این بزرگداشت مهم شود و مقوله‌ای که تا صد سال آینده، تکرارپذیر نیست را در دوران مدیریت و مسئولیت خویش، به سرانجام مطلوب برسانند. با این همه هنوز هم اندک فرصتی باقی است تا در این سال ۱۴۴۰ ق. با هرگونه بضاعت ممکن و به هر طریق، اقدامی در این خصوص صورت پذیرد. نگارنده در بهمن ماه سال گذشته، آخرین تیر ترکش خود را با نگارش نامه‌ای خطاب به مدیرکل محترم اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی روانه کرد تا شاید حداقل با انتشار کتابچه‌هایی در خصوص زندگی و آثار و احوال این دو دانشمند بزرگ اسلامی، گام کوچکی در راه صیانت از فرهنگ این مرز و بوم برداشته شود، لکن این اقدام نیز بعد از گذشت سه ماه پیگیری مکرر، هنوز راه به دهی نبرده است. به جز این مقوله، به نظر می‌رسد، مسئولان محترمی که در شورای نامگذاری شهرهای گرگان، گنبدکاووس و... بر مسند مسئولیت قرار گرفته‌اند، هنوز شاید نمی‌دانند که مفاخر و مشاهیر علم و ادب و فرهنگ و هنر چنان جایگاه والا و رفیعی در سطح ملی و بین‌المللی دارند که شایسته و بایسته است نامشان بر اماکن و معابر عمومی این دیار ثبت و ضبط شود تا در حافظه‌ی عمومی مردمان این سرزمین برای همیشه جاودان بمانند. مفاخری چون امام عبدالقاهر جرجانی، امام ابوعمار جرجانی، فخرالدین اسعد گرگانی، علامه میر سید شریف جرجانی، میرفندرسکی، میرداماد استرآبادی، میرزا مهدی خان کوکب استرآبادی و بسیاری دیگر. دست آخر بعد از این همه گلایه و شکایت از روزگار تکبیتی از بی‌بی‌خانم استرآبادی در کتاب معایب الرجال حسن ختام کلام:

اندکی، با تو بگفتم غم دل... ترسیدم
که دل‌ازرده شوی، ورنه سخن بسیار است.

همان‌طور که نگارنده‌ی این نوشتار، بارها و بارها طی شش‌هفت سال گذشته عنوان نموده بود، بالاخره سال ۱۴۴۰ ق. (۱۳۹۸) از راه رسید. سالی که مصادف با دو رخداد تاریخی مهم برای این منطقه است: هفتصدمین سالروز تولد علامه میر سید شریف جرجانی (۸۱۶-۷۴۰ ق.) و چهارصدمین سالروز درگذشت حکیم میرمحمدباقر داماد استرآبادی (۱۰۴۰-۹۷۰ ق.)؛ اما دریغ و درد از اینکه حتی یک سازمان و نهاد فرهنگی دولتی، عمومی یا خصوصی در این زمینه، اقدام درخوری صورت داده باشد. در شماره‌ی پیشین مجله، در نشریه‌ی گلشن مهر، در کانال‌ها و گروه‌های تلگرامی، در وبلاگ استرآباد و هر آن‌کجای دیگر که می‌شد، چه در قالب مکتوب و چه شفاهی، در این زمینه نکات مختلفی عنوان شد، اما راهی به دهی نبرد و تنها حسرتش بر دل ماند. بی‌تردید در تاریخ علم و ادب و فرهنگ و هنر استان گلستان (سرزمین گرگان)، چهره‌های برجسته و کم‌نظیر متعددی پا به عرصه‌ی وجود نهاده و رخ در نقاب خاک کشیده‌اند، لکن به‌زعم نگارنده اگر بخواهیم از این آسمان پرستاره به اندازه‌ی انگشتان یک دست، افرادی را بر قله بنشانیم، قطعاً علامه میر سید شریف جرجانی و میرداماد استرآبادی جزء این پنج تن نخست، خواهند بود. در این مجال کوتاه، قصد آن نیست تا به معرفی و شرح حال و آثار و جایگاه این دو دانشمند بزرگ پرداخته شود که هر یک کتابی مستقل و قطور می‌طلبد و سال‌ها پژوهش و نگارش. اما حرف حساب این است که در این هیاهو و جنجال‌های فرهنگی و ادبی و هنری، در این این و آنسای مشکلات فرهنگی و اجتماعی، در این دوران نیاز به بازیابی هویت ملی و اسلامی، در این سال‌ها که نیاز مسلم و میرهن به شناسایی و احیای ریشه‌های استوار ایرانی به‌شدت احساس می‌شود، و این همه بودجه در بیت‌المال خرج مسائل مختلف غیرضرور می‌شود که بعضاً هیچ لزومی هم به اجرا و اقدام ندارند، آیا برای این سرزمین سرسبز و باستانی شایسته و بایسته

ملا اکبر دیلمی

آموزگار و شاعر آئینی

♦ علی بایزیدی



مجموعه اشعار این شاعر و آموزگار فقید کتولی توسط پسرش محمد با توضیحاتی خواندنی و جالب توجه، چند وقتی است که در استانه‌ی طبع و نشر قرار دارد. قطعه شعری نیز از این شاعر مرثیه‌سرا با نام «سرگذشت» در سال ۱۳۵۷ به عنوان آموزگاری بازنشسته و به مناسبت تجلیل از مقام معلم، ذیل مطلبی با عنوان «معلم در سخن معلم: شعرها و نوشته‌های معلمان» در ماهنامه‌ی سراسری آموزش و پرورش وابسته به وزارتخانه متبوعه به طبع رسیده است.

این آموزگار صاحب‌هنر و فعال اجتماعی سرانجام در دوازدهم اسفندماه سال ۱۳۶۵ دار فانی را وداع گفت و در جوار امامزاده هارون بن موسی بن جعفر(ع) واقع در روستای الاژمن به خاک سپرده شد. یاد و نامش جاودانه باد!

ز هجرت، شد دلم صدپاره می‌دانم که می‌دانی
چو مجنون گشته‌ام آواره، میدانم که میدانی
مرا از تیر مژگان همچو صیادی برافکندی
کئی بر صید خود نظاره، میدانم که میدانی
گریزی همچو آهو بره‌ی وحشی ز پیش من
نه دارم بمب و نه خمپاره، می‌دانم که می‌دانی
ز دستت، شب، همه دست دعا بر آسمان دارم
به غیر از این، ندارم چاره، می‌دانم که می‌دانی
خدا را از غم عشقت، ز پا افتاده‌ام، رحمی
نیاشد جز توام غم‌خواره، می‌دانم که می‌دانی
اگرچه شهره اندر زهد و تقوا بوده‌ام حالی
همیشه مستم و می‌خواره، می‌دانم که می‌دانی
همیشه «دیلمی» بُد چاره‌ساز محفل زندان
کنون شد عاطل و بیچاره، می‌دانم که می‌دانی

مرحوم زنده‌یاد ملا اکبر دیلم کتولی، متخلص و مشهور به «دیلمی»، فرزند مرحومان محمدرحیم و فاطمه، در سال ۱۲۹۰ در پیچک محله‌ی علی‌آباد کتول و به قولی دیگر در ییلاق مایان متولد شد (البته در شناسنامه‌ی آن مرحوم، تاریخ دقیق تولد ذکر نشده، البته سجل آن مرحوم در شانزدهم بهمن ۱۳۰۷ صادر گردیده است).

ملا اکبر از آموزگاران مقطع دبستان در شهرستان علی‌آباد بود و با آنکه تنها شش کلاس سواد داشت اما در سرودن غزل، قصیده، مثنوی و دیگر قالب‌های کلاسیک شعر فارسی با مضامین مذهبی، مرثیه و مدیحه در میان اهالی منطقه سرآمد بود و در اشعارش «دیلمی» تخلص می‌نمود.

ماحصل ازدواج ملا اکبر با همسرش - نگار خانم - تولد سه دختر و سه پسر به ترتیب به نام‌های فاطمه (متولد ۱۳۳۰)، حسین (متولد ۱۳۳۳)، یحیی (متولد ۱۳۳۵) که متأسفانه در ایام کودکی درگذشته است، گلی (متولد ۱۳۳۸)، محمد (متولد ۱۳۴۰) و مریم (متولد ۱۳۴۶) است که مشهورترین آن‌ها حسین دیلم کتولی، شاعر غزلسرا و سپیدسرای معاصر است، پسر دیگرش محمد - جانباز فداکار جنگ تحمیلی - نیز از ودیعه‌ی موروثی پدری بی‌نصیب نمانده و به شعر و شاعری مشغول است و در روزنامه‌نگاری نیز دست دارد. یکی از دختران آن آموزگار فقید - گلی - نیز از طبع و قریحه‌ی شعر و شاعری بالایی برخوردار است و به غزلسرای می‌پردازد. از دیگر شاعران نامدار این خانواده، بنیامین پسر حسین است که گوی سبقت را از باقی خانواده ربوده و در غزل و ترانه در سطح کشور به شهرت خوبی دست پیدا کرده است.



یحیی خان قره داغی سالگرد درگذشت آشنا مرد فرهنگ گرگان

♦ محمود اخوان مهدوی^۱

یافتند و محل اعتماد و قبول مردم استرآباد گرفتند تا جایی که افراد زیادی از مردم از استرآباد مرید آن‌ها شدند. چیزی که از دیرباز در بین این طایفه معمول بوده کسب فضیلت و دانش است چنان که تعداد قابل توجهی از علماء، نویسندگان و خطاطان منطقه استرآباد در دوره‌ی قاجار را اهالی طایفه‌ی مقصودلوی استرآبادی تشکیل می‌دهند [که معروفترین آن‌ها شیخ محمدحسین مقصودلوی مجتهد استرآبادی است]. در دوره‌ی اخیر هم جامعه‌ی علمی به‌ویژه پزشکی گرگان به وجود خانواده‌ی بزرگ مقصودلو می‌بالد.

یحیی قره‌داغی تحصیلات ابتدایی خود را در شهر گرگان در دبستان نمری ۳ به مدیریت مرحوم ذبیح‌الله فلسفی و نیز در دبستان ۱۵ بهمن به مدیریت مرحوم حسن سعدی‌نژاد سپری نمود و پس از آن تحصیلات متوسطه را در دبیرستان ایرانشهر گرگان (به مدیریت مرحومان محمود فصیحیان و محسن کوشش) تا کلاس پنجم متوسطه (دیپلم قدیم) به اتمام رسانید و سال ششم را در رشته‌ی طبیعی در دبیرستان مروی تهران سپری نمود. سپس در کنکور دانشسرای عالی و دانشکده‌ی علوم در رشته‌ی طبیعی قبول و در تاریخ خردادماه سال ۱۳۳۱ از آنجا فارغ‌التحصیل شد.

لازم به ذکر است که وی در تمام این دوران به‌صورت حرفه‌ای ورزش وزنه‌برداری را ادامه می‌داد چنان‌که در سال ۱۳۲۵ در مسابقات وزنه‌برداری قهرمانی کشور با رکورد ۲۶۱ کیلوگرم در قیسه سنگین، رتبه‌ی سوم را کسب نموده و نیز در سال ۱۳۲۹ در مسابقات هالتر دانشگاه از طرف

یحیی قره‌داغی فرزند آقاعلی خان و نوه‌ی عبدالصمدخان میرپنج در سوم مردادماه ۱۳۰۸ خورشیدی در محله‌ی پاسرو شهر گرگان دیده به جهان گشود. اما تاریخ تولد وی را در پشت قرآن قدیمی موروثی خانواده، ۱۳۰۶ نوشته‌اند. وی در میان اهالی گرگان به یحیی خان معروف بود. اگرچه او خان‌زاده و خان‌منش بود اما هیچ‌گاه رعیت و گماشته نداشت.

نام خانوادگی آن‌ها هم مانند سایر اعضای خانواده، مقصودلو بود اما حدود سال ۱۳۰۶ آقاعلی خان، پدرش، نام خانوادگی خود را از مقصودلو به قره‌داغی تغییر داد. علت این تغییر نام این بود که شخصی بدنام از اعتبار فامیلی آن‌ها سوءاستفاده کرده و نام خانوادگی خود را مقصودلو گذارده بود. این شخص بدنام در نزدیکی منزل آقاعلی خان زندگی می‌کرد. علت انتخاب نام قره‌داغی هم این بود که اهل طایفه و خانواده بدانند که اصالتاً از کجا هستند و نسب و ریشه‌ی خود را فراموش نکنند.

طایفه‌ی مقصودلو در حدود سال ۱۶۱ خورشیدی از قره‌داغ آذربایجان به منظور مرزبانی به منطقه‌ی استرآباد (گرگان) کوچانده شدند و در منطقه‌ی سرخانکلا (سرخنکلاته) فعلی سکونت گزیدند. این طایفه بعدها به خاطر اخلاق و آداب پسندیده و مردانگی و به‌ویژه علم و فضیلتی که داشتند در بین مردم استرآباد و منطقه، ارج و قرب بسیاری

۱. متولد سال ۱۳۶۰ گرگان؛ کارشناس زبان و ادبیات فارسی؛ پژوهشگر تاریخ و اسناد تاریخی گرگان و گلستان.



دانشگاه فرهنگستان
وزارت آموزش و پرورش
شهرستان گرگان

آقای یحیی خاں قره داغی اداره آموزش و پرورش
شهرستان گرگان

چون به انجام کارهای اداری نهایت محنت
و کوشش را به دل داشته اید، لذا به بدو سیصد
تومان به عنوان پاداش تقدیم می شود.

فرمانروای و سرور
ماهان

تقدیر وزیر وقت آموزش و پرورش کشور از زحمات یحیی قره داغی.

دانشکده‌ی علوم شرکت نموده و رتبه‌ی
نخست را در وزن چهارم کسب کرده است.
یحیی قره داغی در ورزش خود را همیشه
شاگرد سید رضا سیدین (پدر ورزش نوین
گرگان) می داند.

کارنامه‌ی شغلی:

۱- دبیر دبیرستان‌های گرگان از تاریخ
۱۳۳۱/۷/۳۰ تا ۱۳۳۱/۸/۱۹.

۲- با حفظ سمت دبیری، کفیل دانشسرای
ضمیمه‌ی گرگان از تاریخ ۱۳۳۱/۸/۲۰ تا
۱۳۳۳/۲/۶.

۳- دبیر ثابت دبیرستان نمونه گرگان از
۱۳۳۳/۱۲/۷ تا ۱۳۳۴/۹/۱.

۴- با حفظ سمت دبیری، مسئول
دبیرستان نمونه گرگان از ۱۳۳۴/۹/۲ تا
۱۳۳۵/۷/۳۰.

۵- با حفظ سمت مسئول، سرپرست
دانشسرای مقدماتی گرگان از
۱۳۳۶/۷/۳۰ تا ۱۳۳۵/۷/۳۰.

۶- رئیس هیأت وزنه‌برداری گرگان در سال ۱۳۳۸.

۷- رئیس دانشسرای مقدماتی گرگان از ۱۳۳۷/۸/۱
تا ۱۳۴۱/۷/۲۴.

۸- دبیر دبیرستان‌های ایران در کشور عراق از
۱۳۴۱/۷/۲۵ تا ۱۳۴۱/۸/۲۶.

۹- ریاست امتحانات نهایی مدارس کربلا.

۱۰- رئیس دبیرستان حسینی ایرانیان در عراق از
۱۳۴۱/۸/۲۷ تا ۱۳۴۳/۵/۱۸.

۱۱- رئیس فرهنگ شهرستان گرگان از ۱۳۴۳/۵/۱۹
تا ۱۳۴۴/۳/۱۰.

۱۲- با حفظ سمت ریاست فرهنگ، مشاور فرهنگی
لشکر گرگان (ابلاغیه‌ی ۱۳۴۳/۹/۲۴).

۱۳- بدون سمت در اختیار کارگزینی از ۱۳۴۴/۳/۱۱
تا ۱۳۴۴/۵/۲۹.

۱۴- ریاست آموزش و پرورش زنجان از
۱۳۴۴/۵/۳۰ تا ۱۳۴۵/۱۰/۱۹.

۱۵- ریاست آموزش و پرورش گرگان از
۱۳۴۵/۱۰/۲۰ تا ۱۳۴۹/۵/۲۸.

۱۶- رئیس هیئت مدیره‌ی جمعیت جوانان شیر و
خورشید گرگان طی ابلاغ ۱۳۴۸/۱۱/۱۳.

۱۷- طی ابلاغ ۱۳۴۸/۸/۲۸ از طرف کمیته‌ی پیکار
با بیسوادی مازندران به امضاء دکتر خانلری، به
سمت عضو کمیته‌ی شهرستان گرگان منصوب شد.

۱۸- عضو شورای حفاظت آثار باستانی شهرستان
گرگان طی ابلاغ ۱۳۴۷/۷/۲.

۱۹- معاون سازمان سپاه دانش کشور از ۱۳۴۹/۵/۲۹
تا ۱۳۵۰/۱۱/۱۹.

۲۰- عضو هیأت نظارت و پیگیری از ۱۳۵۰/۱۱/۱۰
تا ۱۳۵۶.

۲۱- عضو ارشد گروه مالی هیأت نظارت وزارت
آموزش و پرورش به تاریخ ۱۳۵۱/۱۰/۷.

۲۲- سپرستی موقت آموزش و پرورش قم.

۲۳- همکار با اطاق اصناف تهران جهت تهیه‌ی

آئین‌نامه‌ی اجرایی ماده ۱۶ قانون نظام صنفی.

۲۴- همزمان، معاون مرکز مطالعات و تحقیقات ملی
از ۱۳۵۳/۱۱/۱۸ تا ۱۳۵۶.

یحیی خان قره داغی در سال ۱۳۵۶ بازنشسته شد و
از ۱۳۵۷/۹/۲۳ تا ۱۳۵۸/۷/۲۴ شهردار مجتمع مس

سرچشمه کرمان بود.

یحیی خان قره داغی در زمان ریاست دبیرستان
حسینی کربلا، به تاریخ ۱۳۴۱/۱۲/۲۶، اقدام به

آینه‌کاری مقبره‌ی امیرکبیر نمود و دو تخته قالیچه‌ی
نقیس بافت قم برای مقبره‌ی امیر توسط کنسولگری

ایران در عراق خریداری نمود. [یحیی خان سرانجام
در خردادماه ۱۳۹۷ درگذشت. اقدامات او در تمام

طول خدمتش، کم‌نظیر و کم‌سابقه بود. مردی که
خدمتگزار واقعی فرهنگ گرگان بود. نام و یادش

گرامی باد!]



علی اصغر کشاورز

وجه تسمیه‌ی

«کوی کشاورز» گرگان

♦ علی بایزیدی

و سال‌ها در سمت بازپرس و ریاست دادگستری و دادستان در شهرهای شاهرود، سبزوار، قوچان، بیرجند، بابل و گرگان انجام وظیفه کرد و پس از چند سال خدمت صادقانه از کار عدلیه فارغ و به وکالت دادگستری در گرگان اشتغال ورزید و برای همیشه در این شهر مقیم شد.

مرحوم حبیب یغمایی می‌نویسد: «کشاورز، آزادهمردی صدیق و خلیق و مهربان و راست گفتار بود و در بین مردم از محبوبیتی ویژه برخوردار و در نطق و خطابه، زبان گویا و گیرایی داشت و از مصاحبت با او حظی عظیم، حاصل و از محفوظاتش اطلاعاتی عمیق و نادر نصیب می‌گردید. نگارنده افتخار دارد که چند سال متوالی با آن رادمرد شریف حشر و نشر داشته است. در ملاقات‌هایی که با وی در منزل مسکونی بزرگ و باصفایش واقع در کوی «کشاورز» (ویلا) در گرگان صورت می‌گرفت، ساعت‌ها از خاطرات زندگی مخصوصاً دوران تحصیل در مدرسه ناظمیه دامغان و همکلاسی‌های صمیمی‌اش «هدایت الله دآوری» و «حبیب یغمایی» و معلمینش «صدرالادبایاسانی» و «پیمان یغمائی» سخن می‌گفت که بازگوی جزئیات آن موجب اطاله کلام خواهد شد. همچنین از «انجمن ادبی دامغان» که در آن عصر مجمعی از فضلا و شعرا و محیطی موثر برای پرورش ذوق و استعداد جوانان بود، به خوبی یاد می‌کرد.

کشاورز با عده‌ای از رجال و دانشمندان و ادبا و شعرا، معاشرت و دوستی و مکاتبه داشت. مطایباتی شیرین با مرحومان «ذبیح الله ناصح»، «پیمان یغمائی»، «ابراهیم صهباء» شاعر نامی و همچنین هدایت الله دآوری و حبیب یغمایی یاران دبستانی، از خود به

کوچه‌ی بن‌بست ویلای پنجم در شهر گرگان که محل استقرار اداره کل اطلاعات استان گلستان و اداره‌ی بهداشت استان گلستان است، از دیرباز با نام «کوی کشاورز» شناخته می‌شود. کوچه‌ای که در امتداد عدالت هفتم قرار دارد یعنی کوچه‌ی «سینما کاپری». البته کوی کشاورز از همان ورودی خیابان ولی عصر تا تقاطع خیابان ویلا و در ادامه، بن‌بست ویلای پنجم، را شامل می‌شود. اما وجه تسمیه‌ی کوی کشاورز، برگرفته از نام خانوادگی خانواده‌ای است که در آن محل ساکن بوده‌اند. خانواده‌ای دامغانی به نام «کشاورز» که مشهورترین آن‌ها، زنده‌یادان علی‌اصغر کشاورز و دخترش طاهره کشاورز هستند.

علی‌اصغر کشاورز دامغانی متولد سال ۱۳۲۰ ه. ق در دهکده‌ی مایان از توابع دامغان، از یاران و دوستان نزدیک مرحوم حبیب یغمایی - صاحب‌امتیاز نشریه‌ی مشهور یغما - بود که در هفته‌ی اول اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۷ در شهر گرگان درگذشت. او مؤلف کتاب تاریخی - جغرافیایی «صد دروازه» است که در سال ۱۳۵۲ منتشر شد. وی همچنین از فارغ‌التحصیلان مدرسه‌ی مشهور ناظمیه دامغان بود که مرحوم حاج عبدالحسین سمثانی ملقب به «ناظم‌التجار» آن را تأسیس کرد. کشاورز پس از تحصیلات ابتدایی در سال ۱۳۳۸ ه. ق برای ادامه‌ی تحصیل به مشهد مقدس عزیمت نمود و در مکتب «آخوند خراسانی» و مرحوم «ادیب نیشابوری» علوم قدیمه را تکمیل کرد و فارغ‌التحصیل گردید. بنا به سفارش شادروان عبدالله یاسانی - معلم و استادش در مدرسه ناظمیه دامغان که در آن زمان وزیر تجارت بود - در دوره‌ی وزارت مرحوم علی‌اکبر داور با رتبه‌ی قضائی به استخدام عدلیه در آمد

یادگار گذاشته است.

و بزرگان آن منطقه به حساب می آمد. کشاورز در تحصیل ادبیات عربی و فارسی در همان ایام کودکی و نوجوانی کوشش بسیار داشت. هم طلبه‌ی مدارس قدیم بود و هم محصل مدرسه‌ی جدید. او در مسند قضا پایگاهی رفیع داشت و در شاعری و نویسندگی مقامی منبع.

همچنین بنا به نوشته دختر فقیدش طاهره، از کشاورز سه دفتر شعر به یادگار مانده است: ۱- غزل و قصیده. ۲- مکتبته و مشاعره با شعرا و دوستان. ۳- مرثی که بیشتر اشعار راجع به رشادت و جانبازی سرور آزادگان و شهیدان، حضرت اباعبدالله الحسین (ع)، است که کشاورز عقیده و ارادتی خاص به آن حضرت داشت و سعی می کرد همه ساله در مراسم سوگواری آن امام همام که در دامغان و روستاهای آن به ویژه «مایان»، زادگاهش، به طریقی خاص برگزار می شود، شرکت کند. می گفت مراسم محترم خیلی از شهرستان ها را دیده ام، ولی مراسم دامغان از خیلی جهات بی نظیر و نمونه است و بطوری که می فرمود هر سال مرثیه‌ای در عزا و ماتم آن حضرت سروده و از آثار شعری اش تنها همان مرثیه‌ها را قابل یادآوری می دانست. روحش شاد و یادش گرامی باد!

کشاورز با اینکه سال های متمادی از عمر خود را در خارج از دامغان و در شهرهای مختلف زندگی می کرد، ولی هیچ گاه از این شهر و زادگاه خود غافل نبود و در مصاحبت هایی که با ایشان داشت اظهار می کرد: «من به شهر و دیار و زادگاه خود علاقه و دلبستگی ویژه دارم و همان خانه های گل و خشتی و دیوارهای چینه ای و کوچه های پیچ در پیچ و درختان و جویباران، با آن صفای سنتی را به این ساختمان های جدید و پر زرق و برق ترجیح می دهم. اما چه کنم که دست تقدیر مرا از آن موهبت های الهی دور ساخته، ولی همیشه خاطرات زمان های پدری که در دیار مزبور گذران کرده ام، بهترین ایام عمر خود می دانم و به همین افتخار است که همه ساله روزهای خاصی به ویژه ایام محرم و سوگواری حضرت اباعبدالله الحسین (ع) به دیدار از آن سامان اختصاص می دهم.»

کشاورز در زمان وزارت داور در دادگستری، به عنوان قاضی مشغول به کار شد و پس از بازنشستگی به عنوان وکیل پایه‌ی یک دادگستری در گرگان فعالیتش را ادامه داد. کشاورز فرزند مرحوم حاج رضاقلی مایانی دامغانی بود که از اعیان





میرزا اسماعیل خان «حیرت» الارزی

♦ جمشید قائمی^۱



«میرزا اسماعیل اهل «الارز» هزارجریب بود. با این حال برخی گویند از رشت به آنجا مهاجرت کرد. در ابتدا به روستاهای «الو» و «چرات» رفت. بعد از آن در «الارز» متوطن شد. حیرت بیشتر با خوانین حشر و نشر داشت. او در دوره‌ی ناصرالدین‌شاه می‌زیست و بیشتر در خدمت لطفعلی‌خان سرتیپ یانه‌سری، پدر سردار رفیع بود.

شهرت حیرت در هجوئیات اوست؛ هرکه را می‌خواست، هجو می‌کرد. در همان حال، اشعار مرثیه نیز می‌سرود. به نظر می‌رسد یک دفتر مرثیه از او باقی مانده باشد. دفتر مرثیه‌ی او را آقا کوچک‌خان شهریاری فرزند حبیب‌الله‌خان سرتیپ استنساخ کرده و به ملا علی تیموری یانه‌سری داده است و دست ابوالقاسم تیموری بود. گویند زمانی لطفعلی‌خان سرتیپ یانه‌سری فرماندهی فوج آق‌قلا را به عهده داشت، حیرت نیز از همراهان او بوده است. خان به هنگام صرف صبحانه از حیرت پرسید: دیشب چگونه گذشت؟ شاعر پاسخ داد: خوش گذشت. اما کیک‌ها آرام دادند و بی‌درنگ این شعر را بر زبان آورد: یا رب به حق ختم رسل فخر کائنات / یا رب به حق حرمت حلال مشکلات / خواهیم که در دو وقت به حیرت دهی نجات / از کیک آق‌قلعه و قاضی اندرات» (۴).

نام فرزند حیرت الارزی، مسعود بود که او هم شعر می‌سرود و هم تعزیه می‌خواند و تخلص «نصرت» داشت. پسر مسعود، اسماعیل نام داشت که از یک دست، فلج بود. و این اسماعیل دوم، پسری به نام نقی داشت که در یانه‌سر مکتب‌خانه دایر کرده بود. مرحوم علی مهدیان شاعر بهشهری در شعری در معرفی روستاهای چهاردانگهی هزارجریب از

میرزا اسماعیل خان حیرت، از شعرای منطقه‌ی هزارجریب در دوران ناصرالدین‌شاه قاجار بود که بیشتر ایام، ندیم لطفعلی‌خان سرتیپ یانه‌سری بود. این حیرت را مهدی پامداد در کتاب «شرح حال رجال ایران» چنین معرفی کرده است: «آقا محمد اسماعیل حیرت پسر حاجی عطاءالله مازندرانی‌الاصل مشهور به کشمیری بوده و مدتی نیز در هندوستان اقامت داشته سپس به بخارا می‌رود و در آنجا مقیم می‌شود و مدت‌ها در سرای میرزا گل حجره داشته و مشغول به تجارت بوده و ضمناً طبع شعر هم داشته و در اشعار خویش «حیرت» تخلص می‌کرده است» (۱).

همو در ادامه می‌نویسد: «بعضی کتب، او را با میرزا اسماعیل پسر محمدعلی تهرانی مترجم «تاریخ ایران» سرجان ملکم انگلیسی یکی دانسته‌اند. در صورتی که این حیرت غیر از آن حیرت است» (۲). نگارنده در معرفی حیرت در جلد دوم «فرهنگ واژگان تبری» که سهواً به کتاب مهدی پامداد مراجعه نشده بود، چنین نوشته‌ام: «از زندگی و شخصیت میرزا اسماعیل حیرت، آگاهی چندانی در دست نیست و هیچ منبعی از او ننوشته است» (۳). اما در ادامه یادآور شده‌ام: «درباره‌ی او یکی از سالخورده‌گان و یکی از شعرای یانه‌سر هزارجریب به نام سیف‌الله شهریاری فرزند حبیب‌الله‌خان و برادرزاده‌ی سردار رفیع یانه‌سری چنین نقل می‌کند:

۱. ۱۳۸۹-۱۳۹۰؛ دکتر در تاریخ؛ استاد فقید دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری؛ شاعر و پژوهشگر تاریخ و فرهنگ و ادب گرگان و مازندران. «با سپاس بسیار از نصیر قائمی به خاطر ارسال این مقاله».

حیرت الارزی یاد می‌کند: «حیرت شاعر الارزی بیه داشته فکر خوب / شاعر دانا بیه الحق که داشته فکر خوب / شریعتی یا حیرت الارزی یک جا دهی نه یک زمان با همدیگر جدا و سوا نهی نه» (۵)

از حیرت الارزی اشعار هجوی هم در دست است. گویند شاگردان ملا عبدالجواد، قاضی اندراتی برای هجو حیرت شعری فرستادند که مطلعش چنین بود: «بیا تو را چایی دهیم / حواله بر «لایی» دهیم» (۶)

حیرت در پاسخ شعری گفت که مطلعش آن چنین است: «حواله جات «لایی» به خیر مرده‌های تو اگر کم است از کوائیان بگیر از تغار من».

حیرت در کردکوی منزل میرزا علی‌نقی‌خان از طایفه کیانی آمد و شد داشت. روزی منزل میرزا علی‌نقی‌خان رفت، خان نبود. او را تعارف کردند و آنجا ماند. شام به او کپور، کله و چلو دادند و به قول یانه‌سری‌ها «کله سیرا» دادند. صبح رفت. بعدا که میرزا علی‌نقی‌خان به خانه آمده بود. به او گفتند: گفت: او میرزا اسماعیل حیرت بود. آیا از او پذیرائی شد؟ بعدا که زیر فرش کنار تارم اتاق را بررسی کردند شعری از حیرت دیدند که نوشته بود: دوری ناشور و ماهی پرزخی. (۷)

شبی هم به «سرخ گریوه» رفته بود. شب به اسب او کاه و یونجه ندادند و تیمارداری نکردند. خود گوید پیش اسب رفتم. اسب گفت: دیشب به گاه خوردنم نی کاه و جو آمد به دست.

حیرت به اسب گفت: گفتم که ای بابوی من، شرمی بکن از روی من.

در سرخ گریوه شاعری هم به نام آقاقلی متخلص به «ذهب» بوده که هم‌دوره‌ای میرزا اسماعیل حیرت بود. شعر زیر توسط حیرت در پاسخ ذهب گفته شد. شعر ذهب به دست نیامده است.

پناه من خدا شده نه حاجی آ حسین بود / ز لطف ایزدی مرا همیشه زیب و زین بود / تو را به خانه ات مدام شور و شین بود / ز جوع اهل بیت ترا جان سنین بود. (۸) نه چون تو در میانه‌ام ز خلق بر کنار

من / به خاطر آر آن دمی ز حرکت خدایگان. (۹) که فتح پیش روی او «ظفر» به روی شد هم عنان. (۱۰) خیال سارویش به همرهش ملازمان الارز مکث او شده پس لحاظ خستگان / تفقدی نموده او به حال بقرار من / نموده امر آن زمان، بگو ز حالت ذهب به دیده ام / نشسته ای به اسب لنگ و جان به لب درست کرده در نظر چو موش تر که در تعب / چو... سگ به لرزه ای به حال زار و مضطرب دوان دوان چو توله ای رکاب شهریار من.

گفته‌اند در رشت هم با شیخی به نام اسکندر اختلاف داشته و او را هجو کرده است:

در «جیر» کوچه رشت گشته گذار ما را / دیدم زنان چندی سیمین بر و دلارا / گفتم به لابه یاران، من مایلم شما را «دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را» / دیدم زن قشنگی کاندر میان ایشان / با من به چشم و ابرو، او داشت راز پنهان / گفتم که راز پنهان، درد مرا چه درمان؟ / «گفتا که راز پنهان خواهد شد آشکارا» / گفتم نخست برگو ای شوخ ماه‌سیمما شوهر تو راست بر سر یا بیوه‌ای در اینجا گفتم مراست شوهر، شوهر چه شوهر اما / «شوهر که در کف اوست سنگ خارا» / گفتم به من بگو راست ای شوخ! شوهرت کیست؟ / کارش چه باشد این شهر، کسبش در این بلد چیست؟ / نامش به من بگو راست زین بیش طاقتم نیست / «نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا» / از چاک جامه پیمود آن زیر ناف مرمر / «یعنی که این بود این، آئینه سکندر» / پاکیزه چشم حسرت بگشا و نیک بنگر / «تا بر تو عرضه دارم احوال ملک دارا» / دیدم چو... یکباره رفتم از هوش همچون شراب خواره مست و خراب و مدهوش / در پای او فتادم گفتم که ای زره‌پوش / «روزی تفقدی کن درویش بینوا را» / بنشست مست باده، بند حیا گشاده شلوار بیست ذرعی در زیر پا نهاده / سیمین... خود را بر دامنم نهاده / کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را.

منابع در دفتر نشریه موجود است.

